

پیش‌خواران

«روابط سیاسی محمدرضا پهلوی و امریکا در دوره کارتر» در آینه یک اثر نوانشار

بازگذار دن دست شاه و چشم بستن بر حقوق بشر

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک معرفی می‌کنیم، همانگونه که از نامش پیداست، «روابط سیاسی محمدرضا پهلوی و امریکا در دوره کارتر» را بررسی کرده است، با این همه و سزای فهم بیشتر موضوع، به

آن دوره محدود نشده و به مقاطع دیگر نیز نظر افکنده است. این پژوهش از سوی فریبا اسدی انجام شده و مرکز اسنادانقلاب اسلامی به انتشار آن اقدام کرده است. تازنمای ناشر در یادداشتی کوتاه، موضوع کتاب را به ترتیب بی‌آمده توصیف کرده است:

«بررسی مناسبات و دور کشور در سال‌های پس از کودتای امریکایی–انگلیسی ۲۸مرداد ۱۳۳۲، نشان می‌دهد روابط این دو کشور، نمونه‌ای کامل از روابط دولت‌دست‌نشانده بوده است، به گونه‌ای که شاه ایران، اغلب تصمیمات خود را با مشورت امریکایی‌ها اتخاذ می‌کرد و امریکانیز یا حمایت کامل از رژیم شاه، ضمن بر آوردن خواسته‌های وی، تمام تلاش خود را جهت حفظ رژیم پهلوی بی‌کار می‌برد. در این دوره امریکایی‌ها در ایران به قدرت کامل دست یافتند، به طوری که طبق نظر امریکایی‌ها، شاه به تأسیس دو حزب مردم و ملیون تن داد تا نشان دهد اصول نظام مشروطه در کشور در حال انجام است، اما این موضوع به خودی خود نتوانست رضایت آنها را جلب کند، به طوری که برخی نیروهای امریکایی، سفیر وقت ایران در واشنگتن یعنی دکتر علی امینی را به عنوان بهترین گزینه برای انجام اصلاحات



جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق امریکا

سیاسی تلقی می‌کردند. در واقع حزب دموکرات امریکا، به امینی به عنوان فردی نگاه می‌کرد که می‌توانست با اصلاحاتی چند، مانع رواج کمونیسم در ایران شود. دولت امریکاروی دو موضوع تکیه کرد: حمایت مکرر از امینی و تشکیل کانون مترقی که بعداً در دوره نخست وزیری حسنعلی منصور، به حزب ایران نیون تغییر نام داد. در این زمان کندی، رئیس‌جمهور امریکا شاره را برای انجام پاره‌ای اصلاحات تحت فشار قرار داده بود. از این زمان به بعد روند تحولات، به گونه‌ای شکل گرفت که امریکایی‌های برابری نخستین بار در تاریخ معاصر ایران، توانستند موقعیت‌های مهمی در کشور به دست آورند و سطح روابط دو کشور، آشکارا ارتقا پیدا کرد.

روابط در دوره ریاست جمهوری ریچارد نیکسون گسترش بیشتری یافت، به گونه‌ای که قرار دادهای مهم نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین دو کشور منعقد شد. در واقع دوره ریاست جمهوری نیکسون که روابط شخصی زیادی با شاه داشت، اوج روابط دو کشور ایران و امریکا محسوب می‌شود. در همین دوره، امریکا چشم خود را بر موضوع حقوق بشر در ایران بست. این موضوع، باعث شکل گیری فضای پلیسی و امنیتی در ایران شد و مساواک سرکوب کند. فضای اختناق، با تعطیلی فعالیت‌های تمامی احزاب سیاسی مخالف رژیم را بود و در اسفند ماه سال ۱۳۵۳، با تشکیل حزب واحد سرستاسخ، حتی احزاب دولتی هم از فعالیت بازماندند. همچنین مطبوعات به شدت تحت فشار قرار گرفتند و اکثر مطبوعاتی که حتی مورد حمایت دربار بودند، تعطیل شدند. در دوره ریاست جمهوری جerald فورد از حزب جمهوری خواه، این روابط کم‌اکنانه ادامه یافت و امریکا، آشکارا و بدون قید و شرط از شاه و اقدامات او حمایت می‌کرد. جیمی کارتر، کاندیدای حزب دموکرات برای ریاست جمهوری نیز که موضوع حقوق بشر را به عنوان یکی از کلیدی‌ترین شعارهای انتخاباتی خود انتخاب کرده و رژیم شاه را مورد انتقاد قرار داده بود، پس از استقرار در کاخ سفید، به صورت تمام‌قد از شاه حمایت کرد و با جزیره ثبات نامیدن ایران، در واقع سیاست‌رئسای جمهور قبلی امریکارا در قبال ایران ادامه داد و دست‌شاه را برای سرکوبی مخالفان کاملاً باز گذاشت. او به این وسیله ابزاری بودن سیاست حقوق بشر امریکایی را در عمل نشان داد…»

بازگشت الواح تخت جمشید به ایران، زمینه‌ها و پیامدها»

در گفت‌وشنود با خسرو معتضد – بخش پایانی

اسرائیل در صدد ستیازی به الواح ایرانی بود

محمدصادق صالحی انجمن

این بین خانم وزیر مختار دائم به مأموران می‌گفت: ای ام مینیستر! (من همسر وزیر مختار هستم)، البته مینیسستر در امریکا، معنی عالیجناب هم می‌دهد. مأموران پلیس هم می‌گویند: خیلی خوب باش! اما تو سگ را به جان پلیس ما انداختی و پای



«بازگشت الواح تخت جمشید به ایران، زمینه‌ها و پیامدها» در گفت‌وشنود با خسرو معتضد – بخش پایانی

اسرائیل در صدد ستیازی به الواح ایرانی بود

■ **سمانه صادقی**

آغازین بخش از این گفت و شنود در روز گذشته از نظر تان گذشت. اینک واپسین قسمت از آن را پیش رو دار د. آنچه در پی می‌آید، مضمون لوحه‌های آرجایی به ایران را مورد بازخوانی قرار داده است.

■ ■ ■

اشاره کردید که اسرائیلی‌ها، در صدد دستیابی به الواح ایرانی بودند. علت این امر چه بود؟

برای آنکه در این الواح، اشاراتی هم به وضع اسرائیل شده است. در آن زمان، اسرائیل کشور کوچکی به نام یهودیه و ساماریا بود. آنها هم هدایایی به دربار داریوش و خشایارشا می‌فرستادند. چون از آنها نیز اسمی در الواح برده شده، اسرائیلی‌ها مترصد این بودند که آنها را به دست آورند و بگویند: ما ۲هزار و ۰۰۰ سال پیش در این منطقه ساکن بوده‌ایم! ماجرای شکایت‌شان هم بر سر چند اسرائیلی بود که در بیروت و جاهای دیگر کشته شده بودند، البته گناه آن را هم به گردن ایران انداختند، در صورتی که اصلاً ربطی به ما نداشت! این الواح را هم به جای خون‌بها می‌خواستند! پروند و رای دادگاه، ۱۲–۱۰ سال طول کشید؛ نهایتاً یک قاضی پارسف امریکایی گفت: بخیر، این الواح برای ملت ایران است و دستور داد که آنها را به ما برگردانند. تصور می‌کنم تا به حال، بخش اعظم این الواح هم به ایران آمده و احتمالاً باقی آنها هم بازگردد، چون رای دادگاه، از خواست دولت امریکا جداسخت. زمان دکتر مصدق هم که ما با انگلیس اختلاف داشتیم و به داد‌گاه لاهه رفتیم، با آنکه رئیس داد‌گاه انگلیسی بود، به نفع ایران رای داد.

متن این الواح، در چه مواردی است؟

همانطور که اشاره کردم، این ۲هزار لوح با خط عیلامی نوشته شده است، حتی یک لوحه به پارسی میخی– خطی که برای نوشته‌های شاهانه به کار می‌رفت– نوشته نشده است. این الواح مثل وزارت‌تخانه‌ای است که آمار همه چیز را می‌دهد؛ یکی از این الواح متعلق به داریوش است که در آن برای دخترش چیزیه به سفارش داده است. آرتیستون صدق در داریوش و خواهر تنی آرشام، گویراپس، در ماه دو کتئش، سسال شانزدهم– آوریل ۵۰۶ قبل میلاد– عرب‌ها و حبشی‌ها و دیگری کاپادوکیه را در لشکر کشی خشایار‌شاه به یونان رهبری می‌کرد. در آن زمان، این دختر ۱۶ساله بود. شاه به همین خاطر

■ **خانم دیولاقوا در خاطرات خود آورده است: «چندسال بعد که مظفرالدین ش‌اه به پاریس آمد، از اینکه علیحضرت این آثار را در موزه لوور ببیند و اعتراض کند، خیلی نگران بودیم. شاه ایران که وارد پاریس شد، ما شبانه او را برای بازدید از این شش‌گالری بردیم، ولی اصلاً متوجه اشیای مورد نظر نشد! حتی گفت: چقدر کار خوبی کردید! ما هم خوشحال شدیم، از اینکه او متوجه نشد ما چه خیانتی در حق‌شان کردیم…»**

می‌آمده است. در لوحه دیگری در مورد زنی هندو به نام بوساسا که در شهر کیش بابل میهمانخانه داشت، مطالبی آمده است. همچنین در یکی از الواح، در دیگری در مورد زن و شوهری است که باهم اختلاف داشتند و به داد‌گاه رفتند. زنان و مردان ایرانی در همان دوره هم حقوق و احترام فراوان داشتند. دیگری نامه کارگران تخت جمشید است. لوحه‌ای در مورد نحوه پرداخت حقوق به کارگران است. حقوق کارگران سکه نقره (شیکل)، لباس و هفته‌ای یک گوسفند و نوسیدنی بود. در این الواح آمده که این کارگران کجا استراحت می‌کردند. برای وعده ناهار و شام، به آنها چه غذایی داده می‌شد. دکتر متیوا استولیر، استاد آشورشناسی و شرق‌شناسی مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو در خصوص مفهوم یکی از این الواح می‌گوید: ۱۱۱کارشا معادل یک کیلوگرم نقره، به عنوان کارمزد به گروهی از کنده‌کاران چوب و نقش‌افزین در تخت‌جمشید، پرداخت شده است. این کارگران زیر نظر «باراد کاما» مدیر ارشد امور مالی تخت‌جمشید خدمت می‌کردند. در مصر، کجا این‌کارها انجام می‌شد؟ حتی جنازه کارگران را هم در همان اهرام ثلاثه دفن می‌کردند! وضعیت دیوار چین هم همینطور بود. در یکی دیگر از الواح، سیاهه تمام غذاهایی که کارگران استفاده می‌کردند، از شتر، الاغ(احتمالاً گورخر)، آهو، شترمرغ عربی، غاز و خروس نام برده شده است. لوحه دیگر درباره غذای آن روز دربار است. لوحه‌ای درباره سربازان است. سربازان را بی‌مرگان (سپاه جاویدان) می‌گفتند. در لوحه نوشته: سربازان تخت خواب ندارند و برای آنها این وسیله را می‌سازند، حتی ذکر شده که باید ترکش و کمان‌شان را در کجا بگذارند. مسائل مالی هم در این الواح آمده است. مثلاً پول قرض داده و بهره می‌گرفته‌اند، حتی نرخ خنثی مانند بانک‌ها نیز در این الواح نوشته شده است، چون صرفاً داشتند و پول نزول می‌دادند! اینکه خانه‌ها در آن زمان چطور بوده و چطور باید ساخته می‌شده نیز در این نوشتار‌ها آمده است. لوحه‌ای درباره میهمانان و کسانی است که به تخت جمشید آمده بودند. دیگری نوشته شده، علیحضرت چطور غذا می‌خورد. در این الواح نوشته شده: معمولاً ایشان تنها غذا می‌خورد، ولی گاهی شهربانو (ملکه) و پسرانش هم به او ملحق می‌شوند. لوحه‌ای نیز در مورد نوشابه‌ها شهنشاه است و اینکه درخت انگور این نوشابه، از کجا

دست‌انداختن به الواح

علت تلاش اسرائیل برای دستیازی به این الواح، آن بود که برای خود دستاویز تبلیغاتی درست کند. در آن زمان، اسرائیل کشور کوچکی به نام یهودیه و ساماریا بود. آنها هم هدایایی را به دربار داریوش و خشایارشا می‌فرستادند، چون از آنها نیز اسمی در الواح برده شده، اسرائیلی‌ها مترصد این بودند آنها را به دست آورند و بگویند: ما ۲هزار و ۵۰۰سال پیش در این منطقه ساکن بوده‌ایم و چنین سابقه‌ای داریم! آنها مانند همیشه، منفعت‌طلبانه با این ماجرا مواجه شدند

این بین خانم وزیر مختار دائم به مأموران می‌گفت: ای ام مینیستر! (من همسر وزیر مختار هستم)، البته مینیسستر در امریکا، معنی عالیجناب هم می‌دهد. مأموران پلیس هم می‌گویند: خیلی خوب باش! اما تو سگ را به جان پلیس ما انداختی و پای او به شدت زخمی شده است. آن دو را به کلانتری می‌برند و خیر‌نگار‌ها عکس می‌گیرند که سفیر ایران دستبند به دست دارد. این گزارش که به تهران می‌رسد، رضاشاه عصبانی شده و دستور به قطع رابطه می‌دهد. ما تا سال ۱۳۱۸، با امریکاقطع رابطه بودیم و اعضای سفارت‌مان هم برگشتند، اما عوامل سفارت امریکا در ایران حضور داشتند؛ یکی از عللی که موجب عدم بازگشت الواح شد، همین رویداد بود. در آن شرایط اینکه الواح باید برگردد یا نه، دیگر مطرح نمی‌شد، چون کسی اسم امریکارا هم نمی‌توانست بیاورد! مشابه این جریان هم یک بار در فرانسه اتفاق افتاد. در روزنامه‌های فرانسه و در خبر نمایشگاه گربه‌ها، مطالبی در مورد شاه نوشته شد که آن هم موجب قطع رابطه شد، چون در زبان فرانسه، به گربه شاه گفته می‌شود! همین موضوع باعث شد امیر عباس‌شاه وقت که در آنجا درس می‌خواند، ناچار برای ادامه تحصیل مطالبی آمده است. همچنین در یکی دیگر از الواح، در خصوص مگس‌پران نوشته شده که برای رد کردن مگس استفاده می‌کردند. در مورد کشاورزی هم مطالبی هست یا در خصوص اینکه فراونده‌های کشاورزی را به وزن می‌فروختند یا درباره اینکه خرمن چطور تقسیم می‌شد، غلات که روزی کشور بود، با پیمان‌ه به فروش می‌رفت. یک لوحه هم به خط یونی– قسمت‌های یونانی آسیارا یوننی‌ها می‌گفتند–هم کشف شده است. بسیاری از این لوحه‌ها، کار فتر‌های پادشاهز انجام می‌داده است. مثلاً من دستور می‌دهم که فلان مبلغ را به فلان شخص بدهید. بسیاری از آنها غیر از بازگردان مهر، چیز دیگری ندارد. خیلی از این مهر‌ها، امضای بزرگان آن دوره است. سنگ نقش‌هایی که از داریوش در تخت جمشید به جای مانده هم به شناخت بیشتر ما کمک می‌کند. با این الواح، گویی تاریخ زبان باز کرده و هرچه در مورد خصامنشیان خواهید بداند را به شما می‌گوید. وقتی این الواح را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این ملت چقدر تمدن هستند و فیلم‌های امریکایی مثل ۳۰۰، چندتر بی‌ربط و مزخرف است. تمام این ۳۰هزار لوحه، اینه تمدن ماست. وقتی آدمی این الواح را می‌خواند، حیرت می‌کند؛ از اینکه تاریخ این ملت چقدر کهن و باارزش بوده است.

می‌آمده است. در لوحه دیگری در مورد زنی هندو به نام بوساسا که در شهر کیش بابل میهمانخانه داشت، مطالبی آمده است. همچنین در یکی از الواح، در دیگری در مورد زن و شوهری است که باهم اختلاف داشتند و به داد‌گاه رفتند. زنان و مردان ایرانی در همان دوره هم حقوق و احترام فراوان داشتند. دیگری نامه کارگران تخت جمشید است. لوحه‌ای در مورد نحوه پرداخت حقوق به کارگران است. حقوق کارگران سکه نقره (شیکل)، لباس و هفته‌ای یک گوسفند و نوسیدنی بود. در این الواح آمده که این کارگران کجا استراحت می‌کردند. برای وعده ناهار و شام، به آنها چه غذایی داده می‌شد. دکتر متیوا استولیر، استاد آشورشناسی و شرق‌شناسی مؤسسه خاورشناسی دانشگاه شیکاگو در خصوص مفهوم یکی از این الواح می‌گوید: ۱۱۱کارشا معادل یک کیلوگرم نقره، به عنوان کارمزد به گروهی از کنده‌کاران چوب و نقش‌افزین در تخت‌جمشید، پرداخت شده است. این کارگران زیر نظر «باراد کاما» مدیر ارشد امور مالی تخت‌جمشید خدمت می‌کردند. در مصر، کجا این‌کارها انجام می‌شد؟ حتی جنازه کارگران را هم در همان اهرام ثلاثه دفن می‌کردند! وضعیت دیوار چین هم همینطور بود. در یکی دیگر از الواح، سیاهه تمام غذاهایی که کارگران استفاده می‌کردند، از شتر، الاغ(احتمالاً گورخر)، آهو، شترمرغ عربی، غاز و خروس نام برده شده است. لوحه دیگر درباره غذای آن روز دربار است. لوحه‌ای درباره سربازان است. سربازان را بی‌مرگان (سپاه جاویدان) می‌گفتند. در لوحه نوشته: سربازان تخت خواب ندارند و برای آنها این وسیله را می‌سازند، حتی ذکر شده که باید ترکش و کمان‌شان را در کجا بگذارند. مسائل مالی هم در این الواح آمده است. مثلاً پول قرض داده و بهره می‌گرفته‌اند، حتی نرخ خنثی مانند بانک‌ها نیز در این الواح نوشته شده است، چون صرفاً داشتند و پول نزول می‌دادند! اینکه خانه‌ها در آن زمان چطور بوده و چطور باید ساخته می‌شده نیز در این نوشتار‌ها آمده است. لوحه‌ای درباره میهمانان و کسانی است که به تخت جمشید آمده بودند. دیگری نوشته شده، علیحضرت چطور غذا می‌خورد. در این الواح نوشته شده: معمولاً ایشان تنها غذا می‌خورد، ولی گاهی شهربانو (ملکه) و پسرانش هم به او ملحق می‌شوند. لوحه‌ای نیز در مورد نوشابه‌ها شهنشاه است و اینکه درخت انگور این نوشابه، از کجا

همانطور که گفتم، این الواح قرار بود سه‌چهار ساله به ایران برگردد، ولی این مسئله با قطع رابطه ایران و امریکا به فراموشی سپرده شد. سسال ۱۳۱۲، این الواح را از ایران خارج کردند و در سال ۱۳۱۴ (۱۹۳۵م)، رابطه ما با امریکا قطع شد. جلال غفار علاء وزیر مختار ایران (سفیر) در امریکا، همسری انگلیسی از طبقات پایین را فراموشی داشت. آقای سفیر و همسرش با این امریکا رفتند. چون راننده تومبیل حامل سفیر ایران، با سرعت بالای رانندگی می‌کرده، پلیس راهنمایی‌وراندگی امریکاورا تعقیب می‌کند. هر چه پلیس علامت می‌دهد، راننده ماشین توجه نمی‌کند. بالاخره پلیس، ماشین را متوقف می‌کند. راننده ماشین، احتمالاً خارج بوده است. خانم بی‌ادب و انگلیسی وزیر مختار ایران، سگ همراهش در ماشین را به جان پلیس می‌اندازد. مأموران پلیس، فوراً سگ را مهار کرده، سفیر و همسرش را دستبند می‌زنند؛ در

او را برای بازدید از این شش‌گالری بردیم، ولی اصلاً متوجه اشیای مورد نظر نشد! حتی گفت: چقدر کار خوبی کردید!... خارجی‌ها هم می‌آیند و این آثار را در موزه بین‌المللی ما می‌بینند. ما هم خوشحال شدیم، از اینکه او متوجه نشد ما چه خیانتی در حق‌شان کردیم!». نمی‌خواهم بگویم برای چه آنها چنین کردند، چون ما خواب بودیم و آنها بیدار و می‌دانستند این آثار، چه ارزش و عظمتی دارد و موزه‌های‌شان را غنی کردند. می‌خواهم بگویم ما اگر آدم‌های جدی باشیم، می‌توانیم همه حقوق‌مان را بگیریم. در این مقطع گاه می‌بینیم که در مورد سه جزیره ما، ادعای مزخرفی مطرح می‌کنند. خوشبختانه وزارت امور خارجه، هر مرکز تحقیقات خلیج‌فارس و شورای عالی امنیت ملی برای مقابله دست به اقدامات خوبی زده‌اند. قرار است آن جزیره‌ها را همچون دوی بسازیم. الان ۹۰۰خانه در بوموسی، ۹۵هشتاد



هم در تنب‌بزرگ ساخته شده است. از طرفی باید جوانان تشویق شوند که بروند و در آنجا زندگی کنند. خیال می‌کنید که غرب امریکا، چگونه آباد شد؟ در حالی که آنها نیمه‌وحشی بودند. دولت امریکا، زمین، آب و نفت (در آن دوره هنوز برق نبود) در اختیار مردم گذاشت که در آنجا ساکن شوند. الان ما هم کشوری به این عظمت، با نسلی جوان و پرنزوری داریم. از زمان کوروش تا به امروز، ما هیچ‌گاه ۹۰–۸۵میلیون جمعیت نداشته‌ایم. امروز شرایط زندگی و بهداشت خوب و مردم فهیمه شده‌اند، هر چند متأسفانه خانواده‌های روشنفکر و فرهیخته ما، فرزندآوری کمی دارند، اما باید کاری کرد که ازدیاد فرزند انجام شود. بچه داشتن، یک امتیاز و کمک به انسان است. الان من سه فرزند دارم. دو دختر و یک پسر. فرزندانم از هر نظر، کمک‌فکری من هستند. مثلاً در زبان آلمانی سوآلی دارم و نمی‌توانم ترجمه کنم، دخترم این کار را می‌کند و در اختیارم می‌گذارد.

تاکنون چه میزان از این الواح ترجمه شده است؟

این ۳۰هزار لوح به زبان انگلیسی ترجمه شده، ولی باید به فارسی هم ترجمه شود، البته مقداری از آنها را استاد مقدم (استاد باستان‌شناسی‌ام) به زبان فارسی ترجمه کرده که مفصل است، اما فوراً و بدون معطلی، باید چند مترجم کاربلد استخدام کرد. متأسفانه الان هم به فارسی ترجمه کرد. متأسفانه الان دقیقاً نمی‌دانم چند بخش‌هایی از این الواح بازگشته است. باید بلافاصله اعلام و همان بخش‌ها، ترجمه و ارائه شود. در زمینه سایر اسناد تاریخی هم باید اینگونه باشد. مثلاً ۱۴جلد کتاب «یادداشت‌های سیاسی ایران از ۱۲۶۰ تا ۱۳۴۴» اثر آرام بارلو، از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی ترجمه شده است. بارلو یک انگلیسی بود که اسناد و مکاتبات سفارت انگلیس در ایران با وزارت امور خارجه کشور متبوع خود را نوشته است. اسناد مربوط به ۱۵سال مانده به قتل ناصرالدین شاه تا سال ۱۳۴۴ در این کتاب آمده است. در این کتاب بخشی به نام هو ایز هی (تو چه کسی هستی و من چه کسی هستم) هم وجود دارد. این اسناد را مترجم ایرانی ترجمه کرده‌اند. از دکتر تفرشی پرسیدم: چرا این مجموعه ادامه پیدا نکرد؟ گفت: چون این بیچاره فرد و باقی اسناد ماندا! مفاد این اوراق، بسیار جالب است. مثلاً اینکه کشتی‌ها، هواپیماها، کامیون‌های ارتش چه بودند و از کجا خریداری می‌شدند؟ بهداری چطور بود؟ و اینکه چرا فلان استاندار عوض شده است و از این قبیل، در آن به وفور وجود دارد. در هر جلد از این کتاب، هر چند سلال یک بار، بخش «هو ایز هی» وجود دارد که مثلاً در آن نوشته: قوام‌السلطنه کیست؟ در مورد همه افراد آن مقطع از تاریخ، مطالبی نوشته شده است، حتی در مورد رضاشاه و محمدرضاشاه هم مطالب جالبی وجود دارد. انگلیسی‌ها حتی کسی را در اتاق خواب شاه در دربار داشتند که به آنها اطلاعات می‌داد! آن شخص «ارنت برون» بود. در این کتاب نوشته شده که رضاشاه بیک‌ها به رولور زیر بالشت خود می‌گذاشت و گاهی شب‌ها نگران از خواب بیدار می‌شد! برون باغیانی بود که با محمدرضا دوست شد، باغ هتل رامسر را هم او درست کرده است. کار پژوهشی بسیار مهمی است. از این نظر در تاریخ ایران حرف ندارد. نهایتاً ما باید هر چه سریع‌تر، ترجمان انگلیسی الواح را به فارسی داشته باشیم.

سکوت و سینه‌های غرب‌گرا نسبت به بازگشت این الواح را چطور ارزیابی می‌کنید؟

طبیعی است که آنها بخواهند ماجرا را به سکوت برگزاکر کنند، البته رسانه‌ها چندان هم تقصیری ندارند، دولت باید این‌کار را انجام دهد. وزارت میراث فرهنگی‌ما در این خصوص چه کرده است؟ آقای وزیر کفرانس بگذارد و خبرنگاران را بخواهد که در این خصوص صحبت و اطلاعات دست اول منتشر شود. در حالی که اصلاً اقدام در جوانی در این‌زمینه انجام نمی‌شود. میان اسناد روزنامه‌نگار ما، افراد بسیاری هستند که احساسات ملی و میهنی دارند. از سوی دیگر و

من معتقدم خدمت خیلی بزرگی بود. ما اگر زرنگ باشیم، حداقل می‌توانیم در خصوص خانم دیولاقوا

حتی بخواهیم مغازه‌ای را افتتاح کنیم، باید برای آن تبلیغات شود و الا کسی سرراختان نمی‌آید! طبیعی است که دولت باید این کارها را انجام دهد. نمی‌دانم چرا چنین نمی‌کنند. به نظر می‌رسد در آنها، یک نوع حالت خشکی وجود دارد! امروزه می‌بینید که خارجی‌ها، وقتی آثاری می‌بینند، یعنی می‌بایند، چطور از آن مواظبت و آن را به دنیا معرفی می‌کنند، ولی ما معمولاً بی‌حالی و بی‌انگیزگی نشان می‌دهیم. شما نمی‌دانید که این‌کار خارجی‌ها، چطور جان می‌کنند که در غارهای‌شان نقشی بیابند که بگویند: ما هزار سال پیش هم بودیم! همین سال گذشته در قاهره، پی ساختمان‌ی را می‌کنند که یک‌دفعه، ۰۰۰ تابلو به دست آمد! تابلوت‌ها حدود یک‌میلیارد دلار ارزش داشت. این ۰۰۰ تابلو، یعنی ثروتی برای دولت و مردم مصر. نمی‌دانید دولت مصر چه کرد و با چه تشریفات آنها را آورد! ارتش مصر، حدوداً ۱۰هزار نفر را برای تشریفات فرستاد. جالب است بدانید که مصریان، مردگان خود را به سه طریق مومیایی می‌کردند. مومیایی شاهان ابدی بود و الان هم در موزه‌های دنیا می‌توانید این نوع مومیایی را ببینید. یک نوع مومیایی هم برای اقشار متوسط جامعه بود. نوع بی‌ارزشی از مومیایی هم بود که زود از بین می‌رفت. الان آنها از همین تابلوت‌ها و مومیایی‌ها، برای خودشان تاریخ درست می‌کنند، در صورتی که ما در این عرصه منفعل هستیم.